شب چهلم، کوچه آب و جارو شده و چراغ‌های رنگی روشن؛ یعنی می‌بینمش؟

۴۰ صبح معتکف، به امید دیدار


زهرا بزرگ‌زاده
قفسه کتاب

شاید مقارن‌شدن ماه شعبان، این شماره از قفسه و من که خیلی ناگهانی به پیشنهاد سردبیر مشغول خواندن این کتاب شدم، همگی رزقی بود که در دامانم افتاد.

یادم می‌آید دبیرستان که بودم، شنیدم هرکس ۴۰ سحر متوالی دعای عهد بخواند، امام زمان(عج) را می‌بیند. تا پیش از آن فکر می‌کردم ظهور تنها یک اتفاق همگانی و ناگهانی است که در آخرالزمان رخ می‌دهد اما پس از مدتی با شنیدن روایت آدم‌های همین دوره و زمانه از ملاقات‌شان با امام زمان(عج) متوجه شدم ظهور، اتفاقی فردی است. هرکس ظهور خودش را دارد. برای آن‌که صدق آن حدیث ۴۰ سحر دعای عهد را بسنجم، با دوستی شروع به خواندن دعای عهد کردیم. سحر سی‌ونهم، چنان خوابی ماندم که نماز و دعای عهدم با هم قضا شد. تا شب گنگ بودم از اتفاقی که افتاده بود و مبهوت از این‌که درست از لب چشمه، تشنه برم گردانده بودند. با خودم گفتم کاری که ندارد، دوباره شروع می‌کنم. چله دوم به کمتر از نصف رسید که رشته‌هایش از هم باز شد. چله سوم و چهارم هم با فراموشی و خواب‌ماندن ناکام ماند و ناامید شدم. هربار که چله‌هایم از دست می‌رفت، به دنبال گناهی بودم که باعث شده بود ذهن یا روحم کدر شود و کارم به سرانجام نرسد. اغلب هم می‌فهمیدم کاری کرده‌ام که بالاخره از راه خارجم کرده است.

این کتاب را که خواندم دوباره یادم افتاد که تلاش برای شناختن کسی که در میان ما زندگی می‌کند اما پنهان از ماست، کسی که میان این همه سوال، پاسخ است، میان این همه سرگردانی، سامان است و میان تاریکی، نور، می‌تواند رسالت زندگی‌هایمان باشد. هر روایت از کتاب را که خواندم، شادی و حسرت عجیبی در من به‌هم‌آمیخت. مثل احساسی که نیمه شعبان داریم. در بحبوحه شیرینی پخش‌کردن‌ها و چراغانی‌ها، چشم همه دنبال مردی از تبار عرب است که گوشه‌ای ایستاده و هیاهوی ما را برای ولادتش می‌نگرد. شادی و امید از این‌که واقعا ما را ببیند و حسرت از این‌که این دیدار، دوطرفه نیست.

شاید بهتر باشد بگویم انتظار برای منجی حسرت، شادی و غم را به‌هم‌می‌آمیزد. و این درست احساسی است که روایت‌های این کتاب به دل آدم می‌اندازد. کتاب «شب‌چهلم» نوشته فاطمه دولتی مجموع روایت‌هایی است از دیدارهای ناگهانی، لطیف و نورانی افرادی با امام زمان(عج). داستان ظهور امام بر تک‌تک افراد در موقعیت‌هایی که از درماندگی فقط امام خود را صدا زده‌اند.

اما از آنجا که احتمال ناراستی این داستان‌ها همواره ذهن مخاطب را آزار می‌دهد و خیلی از ما بعد از شنیدن هر روایت می‌پرسیم آیا واقعا حقیقت دارد؟ به فهرست منابع کتاب سری زدم. منبع اکثر روایت‌ها از کتاب «عبقری‌الحسان فی احوال مولانا صاحب‌الزمان» نوشته شیخ علی‌اکبر نهاوندی است. این کتاب حدود ۶۰ سال قبل تالیف شده است و تا سال ۱۳۸۷ تنها چاپ سنگی آن موجود بوده. پس از آن انتشارات مسجد مقدس جمکران روی منابع آن کتاب تحقیق مفصلی انجام داده‌است. آیتا... شیخ علی‌اکبر نهاوندی متولد سال ۱۲۳۸ شمسی است و تحصیلات خود را نزد اساتیدی همچون میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، حاج‌میرزاحسین طبرسی و... گذرانده است. او فقیهی بود که در بررسی سند و اقوال و احادیث تبحر داشت و عمر خود را تا ۹۰ سالگی پای بررسی اقوال و احادیث گذاشت و درگذشت. از او در این زمینه تالیفات بسیاری به‌جا مانده و این کتاب از کتاب‌های دست‌اول مهدویت به‌شمار می‌آید.

پس از بررسی سندها و خواندن شرح احوال شیخ علی‌اکبر نهاوندی، با خاطر جمع کتاب را ادامه دادم. فاطمه دولتی، نویسنده کتاب، ۲۹ ملاقات نورانی از کتاب عبقری‌الحسان برگزیده و بازآفرینی کرده تا اثری خوشخوان و روان پدید آورد. کتاب را به‌سختی می‌توان کنار گذاشت؛ من که موقع خواندن آن مدام به خودم می‌گفتم یک روایت دیگر می‌خوانم، بعد بلند می‌شوم. انگار از میان این مثال‌های ظهور فردی، دنبال پیدا کردن یک الگو بودم. الگویی که اگر طبق آن حرکت کنم، شاید بتوانم روزی من هم ... شاید بتوانید روزی شما هم ... .

امید که در آستانه ولادت مولایمان مهدی(عج)، خواندن این کتاب، رزق شما و سبب آسودگی خاطرتان شود.

نویسنده:
فاطمه دولتی
ناشر:
کتاب جمکران
۲۱۲صفحه
۴۲۰۰۰تومان

این کتاب را که خواندم دوباره یادم افتاد که تلاش برای شناختن کسی که در میان ما زندگی می‌کند اما پنهان از ماست، کسی که میان این همه سوال، پاسخ است، میان این همه سرگردانی، سامان است و میان تاریکی، نور، می‌تواند رسالت زندگی‌هایمان باشد



دور دنیا با داستان

سال سوختگی، آقاجان رحمت و نخودهای دعاخوانده


نجمه نیلی‌پور
قفسه کتاب

کارگاه سوخت با همه وسایل و کارتن‌هایش... شاگردها اما، همه‌شان بیرون از کارگاه بودند در لحظه وقوع آتش‌سوزی و همین مرهمی بود بر دل آقاجان رحمت. سنه۴۰، درست وقتی شکوفه‌های درخت نارنج خانه آقاجان رحمت سرزده بود، نزدیک عید، کارگاه لوسترسازی که در خانه راه انداخته بود، طی حادثه‌ای طعمه حریق شد و او از کار بی‌کار.

ماشین آتش‌نشانی هم در این فقره کاری از دستش برنیامد و آتش‌نشانان تا بیایند طول ۱۰۰متری کوچه آشتی‌کنان محل حادثه را طی کنند، آتش همچون اژدهایی گرسنه همه دارایی‌های موجود در کارگاه را یک‌جا بلعید.

آقاجان رحمت بی‌کار شد. او ماند با پنج سر عائله، سه شاگرد بی‌کار با ۱۷ سر عائله و یک کارگاه که پر بود از لوسترها، لامپ‌های سوخته و خاموش شده.

اما آقاجان رحمت بعد از آن حادثه نه‌تنها افسرده و مضطرب نشد بلکه توان بدنی‌اش را چند برابر کرد، تعداد شاگردهایش را به شش نفر افزایش داد و مغازه‌ای در مرکز شهر رهن و اجاره کرد. آقاجان رحمت همیشه می‌گفت: «کار شرف مرده...» آقاجان به نیت آن‌که گشایشی در کارهایش شود، نیمه شعبان همان سال نذر کرد تمام محل را نذری مفصلی بدهد، با این‌که دستش تنگ بود ولی می‌گفت: «وقتی یوسف را آوردن سر بازار و خواستن بفروشندش خیلی‌ها اومدن برای خریدش، اما ذهن تاریخ، هیچ‌کدوم از اونا رو در خودش ثبت نکرد، الا اون پیرزنی که با یک کلاف کرک اومد و خواست یوسف رو بخره...» می‌گفت: «هروقت می‌خواین به کسی کمک کنین یا نذر و نیازی بکنین نگین کمه، که همین کم در دستگاه خداوند خیلی ارزش داره.» آقاجان از همان سال سوختگی، علاوه بر این‌که هر سال نیمه شعبان به اهل محل نذری می‌داد با تمام چراغ‌ها و پایه‌های نفت‌دانی که داشت یک چراغانی کوچک در خانه‌اش راه می‌انداخت.

صبح عید که می‌شد مامان به‌به (که در شماره بعدی برایتان خواهم گفت چرا به او مامان به‌به می‌گفتیم) صدای سوت زودپزش همه خانه را پر می‌کرد. مامان به‌به، به تعداد همه بچه‌ها، نوه‌ها، عروس‌ها و دامادهایش، برای هر کدام هفت نخود جدا می‌کرد، به هر کدام سه سوره توحید و یک صلوات می‌خواند و نخودها را می‌خیساند. ظهر نیمه شعبان که برای پخش کردن نذری، خانه آقاجان رحمت جمع می‌شدیم، اول از همه سهمیه نخود دعاخوانده‌مان را به نیت سلامت نوش جان می‌کردیم.

بعد هم آقاجان قدح موردنظرش را دست می‌گرفت و دور تا دور اتاق می‌چرخاند و به نیت سلامت امام زمان از همه صدقه می‌گرفت و می‌گفت: «دست بکنین توی جیب‌هاتون، نیت کنین و هرقدر که دوست دارین صدقه بندازین، خجالت نکشین، خدا به اندازه دارایی آدم‌ها نگاه نمی‌کنه، دارایی آدم‌ها رو با هم مقایسه نمی‌کنه، خدا حساب دارایی آدم‌ها را جدا داره.»

کارت ماشین و برگ سبز خودرو **وانت مزدا** رنگ **نقره‌ای متالیک** مدل ۱۳۸۶ به شماره پلاک **ایران۲۲ - ۷۱۷ ن ۵۲** و شماره موتور **FE996214** و شماره شاسی **NAGAPX2PC18D04424** به‌نام **حسین قدیانی** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

برگ سبز خودرو **اپتیما** رنگ **سفید روغنی** مدل ۲۰۱۷ به شماره پلاک **ایران ۲۲ ۶۶۳ ل ۱۲** و شماره موتور **G4KEGH222219** و شماره شاسی **KNAGW414BH5156861** به‌نام **حسین قدیانی** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

کلیه مدارک (برگ سبز، برگ کمپانی، کارت انتظامی، کارت هوشمند) خودرو **ایسوزو** مدل ۱۳۸۹ به رنگ **سفید** شماره انتظامی **ایران ۸۳ ۸۱ع۵۸۷** شماره موتور **821789** شماره شاسی **nago89nprf23524** به‌نام **مهدی شیروانی** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز خودرو **سواری ریو ال اس۱۵۰۰** مدل ۱۳۸۷ به رنگ **سفید روغنی** شماره انتظامی **ایران ۱۳-۶۴۲ م ۸۷** شماره موتور **1055906** شماره شاسی **NAS61002291157443** به‌نام **سیدفرهاد وکیل‌زاده هاشمی** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند کمپانی و برگ سبز خودرو **سمند ایکس ۷** مدل ۱۳۸۲ به رنگ **سفید معمولی** شماره انتظامی **۸۶۱ س ۶۹ ایران ۱۳** شماره موتور **32908204796** شماره شاسی **0082205118** به‌نام **اکبر خراجی منوچهرآبادی** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند کمپانی خودرو **سمند ال ایکس EF7** مدل ۱۳۹۷ به رنگ **سفید روغنی** شماره انتظامی **۴۹۱ م ۷۶ ایران ۴۳** شماره موتور **147H0417030** شماره شاسی **NAACJ1JE7JF422414** به‌نام **اعظم امینی دهقی** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

کارت و برگ سبز خودرو **هاچ بک تیبا۲** مدل ۱۴۰۰ به رنگ **سفید** شماره انتظامی **ایران۳۰-۲۷۳ ل ۹۲** شماره موتور **M15/9261297** و شماره شاسی **NAS821100M1320739** به‌نام **عباس قربی جبلی** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.